

— محمد بن الحسن از سهل بن زیاد، و او از اسبی محبوب، و او از عبدالرحمن بن کثیر، و او از داود الرقی روایت کند که: از امام جعفر صادق درباره این گفته که "عرس خدا بر آب بود" پرسیدم... فرمود: پس از آنکه زمینی با آسمانی یا حی و انسی یا خورشید و ماهی و خود داشته باشد، خدا دین و علمش را به آب عطا فرمود، و چون خدا خواست مخلوق را بسازد اینها را در برابر حوسن برآکنده ساخت و آنها گفت: پروردگار شما کسب؟ نحسین کسانی که سخن گفتند رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم بودند که گفتند: تسوئی پروردگار ما. و خداوند به ایشان علم و دین عطا کرد. پس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امیان من در میان خلقم و مسئولانند. آنگاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیت خدا و ولایت و اطاعت این اشخاص اعتراف کنید. گفتند: به چشم، ای پروردگار، اعتراف نمودیم. پس خدا به فرشتگان گفت: گواه باشید. گفتند گواهی دهیم. و این برای آن بود که فردا مردمان نگویند ما از آن بیخبر بودیم، یا بگویند: پدران ما از پیش مشرک شدند و ما هم فرزندان آنها بودیم، چرا ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاک میکنی؟ ای داود، بدرستی که ولایت ما در همان زمان عهدگیری برایشان مؤکدگشته است.

(اصول کافی، کتاب التوحید،

باب العرش والکرسی)

— علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از هشام بن سالم و ابی ایوب الخراز روایت کنند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: فقرا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا، همانا که اغنیاء بنده دارند که آزاد کنند و

ما نداریم ، و مال دارند که حج کنند و ما نداریم ، و دارند چیزی که صدقه دهند و ما نداریم ، و دارند سلاحی که بدان جهاد کنند و ما نداریم . پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : بدرستی که هر که صد بار الله اکبر بگوید بهتر است از آزاد کردن صد بنده ، و هر که صد بار " سبحان الله " بگوید بهتر است از راندن صد شتر ، و هر که صد بار خدا را حمد گوید بهتر است از فرستادن صد اسب با زین و لجام و سوار در راه جهاد ، و هر که صد بار بگوید " لا اله الا الله " در آن روز از نظر عمل بهترین مردم است مگر از آن کس که زیاده ترا ز این گفته باشد . . . پس حضرت صادق علیه السلام فرمود : این خریه گوش اغنیاء رسید و آنها نیز آنرا بکار بستند . پس فقرا دوباره نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند ، و عرض کردند : ای رسول خدا ، آنچه فرمودید بگوش این اغنیاء نیز رسید و آنان هم همان را بکار بستند . فرمود : شما را بدین فضولی نباشد . این فضل خدا است ، هر که خواهد دهد و به هر که خواهد ندهد .

(اصول کافی ، کتاب الدعاء ، باب التسیح والتهلل والتکبیر)

— و نیز از حضرت صادق (ع) منقول است که در روز قیامت فقراء مؤمنان به خداوند گویند : پروردگارا ، اهل دنیا زنان خوبیرو داشتند و جامه های نرم میپوشیدند و طعامهای نیکو میخوردند . پس حق تعالی فرماید که باکتان نباشد ، به هر یک از شما دادم هفتاد برابر آنچه به جمیع اهل دنیا دادم از اول دنیا تا آخر ، از زن (!) و جامه و طعام و اسب .

(حلیة المتقین ، باب دهم ، فصل هشتم)

را بایکدیگر مختلف ساختم تا فرماستم در میان آنها سه
 سبب مشیتم جاری شود ... همانا من حن وانس را آفریدم
 تا عبادتم کنند ، و بهشت را آفریدم برای کسیکه اطاعت
 و عبادتم کند ، و ساکی ندارم . و دوزخ را آفریدم برای
 کسیکه نافرمانی کند ، و ساکی ندارم . و ترا و درّه ترا
 آفریدم بدون اینکه احتیاجی به شما داشته باشم ، ولی
 خواستم آزمایشتان کنم که کدامین شما مطیع تر هستند .
 از این جهت دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت
 و بهشت و دوزخ را آفریدم ... و میان صورتها و بگرها
 و رنگها و عمرها و روزی ها و طاعت و معصیتشان با علمم
 نافذ خود تفاوت و اختلاف انداختم ، و آنها را به شقی
 و سعید ، بینا و کور ، کوتاه و بلند ، زشت و زیبا ،
 دانا و نادان ، توانگر و فقیر ، فرمانبر و نافرمان ،
 سالم و بیمار ، زمینگیر و تندرست تقسیم کردم ، تا
 سالم به بیمار بنگرد و مرا به سبب عافیتش شکر گزارد ،
 و بیمار به سالم بنگرد و بدرگاه من دعا کند که او را
 عافیت بخشم ، و بر بلای خود صبر کند تا من بایز رگواری خود
 با و کرامت کنم ، و غنی به فقیر بنگرد و شکر مرا بجا
 آورد ، و فقیر به غنی بنگرد و از من بآدعا بخواهد
 که او را نیز توانگر کنم همه آنها را چنین آفریدم
 تا در خوشی و ناخوشی ، و عافیت و گرفتاری و عطاء و منیع
 خود ، آنها را آزمایش کنم ، زیرا منم خداوند مالک
 و توانا ، و حق دارم آنچه را که خواهم بکنم ، و آنچه
 را نیز که خواسته ام بهر صورت که خواهم تغییر دهم ، و
 بعضی از آنچه را که مؤخر داشته ام مقدم دارم ، و برخی
 را که مقدم داشته ام مؤخر کنم ، و از بابت هیچ چیز از
 آنچه میکنم بازخواست نشوم ، ولی من خود مخلوقم را
 از آنچه کنند بازخواست کنم .

(اصول کافی ، کتاب الایمان)

(الکفر ، باب آخر سمیه)

- علی بن ابراهیم از پدرش ، و او از حسن بن محبوب ، و او از محمد بن الفضیل ، و او از ابن حمزه ، و او از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که :
 هابیل و خواهرش دو قلو بودند ، و قابیل و خواهرش نیز دو قلو بودند ، و هابیل گوسفنددار بود و قابیل دارای زراعت ، و قابیل برادرش را بکشت ، و آدم علیه السلام چهل شب بر هابیل گریه کرد ، پس از خدا خواست که فرزندی با او بدهد ، پس فرزندی یافت و نامش را " هبة الله " گذاشت . و چون روزگارش بسر آمد ، خدای عزوجل با وحی فرمود که آن علمی را که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نزد هبة الله بگذار ...
 و چون هبة الله پدرش را بخاک سپرد ، قابیل بنزد او آمد و گفت ای هبة الله ، اگر این اسم اکبر را پنهان نداری هر آینه ترا هم مثل قابیل بکشم . و از آن روز هبة الله و فرزندانش آثار علم نبوت را پنهان کردند و هر پیغمبری که آمد ، بجز چند نفر ، همگی خود را پنهان میداشتند و در قرآن نیز نامشان مخفی شد ، و بنی اسرائیل در پیغمبر کشی چنان بودند که بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را میکشتند .
 و وحی موسی یوشع بن نون علیه السلام بود . و او همان جوان بود که خدای عزوجل داستانش را در قرآنش ذکر فرمود . پس همچنان پیغمبران میآمدند و نامشان پوشیده بود تا اینکه خدای تبارک و تعالی حضرت مسیح عیسی بن مریم را فرستاد ، و او نیز به آمدن محمد مزده داد . و چون دوران نبوت محمد سپری شد با و وحی رسید که آن علمی را که پیش تو بود و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در خاندانت بگذار که پشت در پشت در آنها باشد و نرسد ولایت خدای عزوجل جز به آنها ، و هر که بجز این کند بر من لازم است که خوارش دارم و عذابش کنم .

(کلینی ، الروضة من الکافی ، کتاب الروضة)

— در روایت معتبر است از حضرت رضا (ع) که —
 سماعه فرمود: یوسف صدیق در زندان به خدا عرض کرد: اگر
 گناها نم رویم را نالایق نمود که مواحه درگاهت کردم پس
 ترا میخوانم به حق پدران صالح که مرا از زندان نجات
 بخشی . ندای وحی از جانب الهی رسید که چه حقی پدرانت
 بر من دارند؟ اگر آدم را میگوئی که او را وارد بهشت بر
 نعمت کردم و تنها از یک درخت منعش کردم که مخالفت کرد
 و تناول نمود ... و اگر نوح را میگوئی که او را پیغمبر
 مرسل قرار دادم، و مردم را دعوت کرد، ولی به محردی که
 تمرد کردند نفرین کرد و باعث شد که همه را غرق نمودم،
 آنگاه دعا کرد تا او را با اهل کشتیش را نجات دادم ... و اگر
 مقصودت ابراهیم است که او را خلیل خود نمودم و از آتش
 رهاش دادم . و اگر یعقوب است که دوازده پسر به او
 بخشیدم ، سپس یکی را از چشمش مخفی گردانیدم . دائماً
 گریه کرد و بر سر راه نشست و شکایت ما را به خلق نمود (!)
 پس چه حقی پدرانت بر من دارند ؟

(ارشاد ديلمی، فضیلت ائمه
 بر انبياء الوالعزم)

— ابی طالب قمی روایت کند که به امام صادق علیه
 السلام عرض کردم: آیا خداوند بندگان را بر گناه مجبور
 ساخته؟ فرمود: نه! عرض کردم: پس آنها را مختار کرده؟
 فرمود: نه!
 (اصول کافی، کتاب التوحید،
 باب الجبر والقدر)

— محمد بن یحیی از علی بن اسماعیل، و او از
 محمد بن عمرو الزیات، و او از مردی از اصحاب، و او از
 ابی عبدالله امام صادق علیه السلام نقل کرده است که
 فرمود: جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و

آله نازل شد وگفت : ای محمد ، خدا ترا مژده میدهد
 به مولودی که از فاطمه متولد شود و امت تو بعد از
 تو او را بکشند . فرمود : ای جبرئیل سلام مرا به
 پروردگارم برسان و بگو من چنین مولودی را که از فاطمه
 متولد شود و امت او را بکشند نمیخواهم ... جبرئیل
 به آسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و باز همان سخن را
 گفت . پیغمبر فرمود : ای جبرئیل گفتم که بـ
 پروردگارم سلام برسان و بگو مرا چنین مولودی نـ
 نسبت . جبرئیل باز با آسمان بالا رفت و باز فرود آمد ،
 وگفت : ای محمد ، پروردگارت به تو سلام میرساند و
 ترا بشارت میدهد که امامت و ولایت را در ذریه آن
 مولود قرار میدهد . فرمود : حالا که این طور است
 راضی شدم . سپس کس نزد فاطمه فرستاد که خدا مرا به
 مولودی بشارت میدهد که از تو متولد میشود و پس از من
 امت او را میکشند . فاطمه پیغام داد که من چنین
 مولودی را لازم ندارم . پیغمبر صلی الله علیه وآله
 دوباره پیغام فرستاد که خدا امامت و ولایت را در
 خاندان این مولود قرار میدهد . جواب داد حالا که
 این طور است راضی شدم .

پس او را به ناخوشی آبتن شد و به ناخوشی زائید .
 و از آبتن شدن تا از شیر گرفتنش سی ماه بود . و چون
 به قوت رسید و چهل ساله شد ، گفت : پروردگارا ، مرا
 وادار کن که عملی شایسته کنم که پسند تو باشد ، و
 بعضی از فرزندانم را نیز شایسته کن . واگـ
 نمی فرمود " بعضی از فرزندانم را " ، همه فرزندان
 آن حضرت امام میشدند (!) .

و حضرت امام حسین علیه السلام از فاطمه علیها
 السلام و از هیچ زن دیگر شیر نخورد ، بلکه او را خدمت
 پیغمبر صلی الله علیه وآله میآوردند ، و آن حضرت

انگشت ابهامش را در دهان او میگذارد و او سه اندازه‌ای که دوروز و سه روزش را کفایت کند از آن میمکید . پس گوشت حسین علیه السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله روئید ، و فرزندی شش ماهه در دنیا متولد نشد جز عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام .

و در روایت دیگر است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود : حسین را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله میآوردند ، و آن حضرت زبانش را در دهان او می گذاشت تا میمکید و بهمان اکتفا میکرد ، و از هبج زنی شیر نخورد .

(اصول کافی ، کتاب الحجّه ،
باب تولد حسین بن علی)

— حضرت صادق (ع) فرمود که حقتعالی هیج درختی را خلق نکرد مگر آنکه میوه داشت که آنرا میتوانند خورد . چون مردم از برای خدا فرزندان قائل شدند میوه نصف درختان برطرف شد . پس چون برای خدا شریک قرار دادند درختان خاریهم رسیدند . والله اعلم بالصواب .

(حلیه المتقین ، باب چهاردهم ، فصل دوازدهم)

— علی بن محمد ، از یکی از اصحاب ، و او از آدم بن اسحاق ، و او از عبدالرزاق بن مهرا ، و او از حسین بن میمون ، و او از محمد بن سالم ، و او از ابی جعفر امام باقر علیه السلام روایت دارد که امام علیه السلام فرمود : خداوند هر پیغمبری را به درپیش گرفتن راه و

روسی خاص مامور فرمود ، وار حملہ راہ وروسی کسہ
 خدای عزوجل موسیٰ علیہ السلام راہ آن امر فرمود ایس
 بود کہ امتاودر روزشند ماہی صید نکند ، ولی بیہود
 صد ماہی را در اس روز حلال دانستند ورور شنبہ آہا
 را حس کردند و خوردند . خدا ہم بر آہا غضب فرمود بی
 آنکہ بہ خدای رحمان مشرک شدہ باشد یا نسبت بہ آنجہ
 موسیٰ علیہ السلام آورده بود شک کرده باشند ، ولی چون
 در روز شنبہ ماہی خوردہ بودند فرمود کہ آنہا تبدیل
 بہ بوزینہ شوند .

(اصول کافی ، کتاب الایمان والکفر)

— علی بن ابراہیم از پدرش ، واوازا بن ایسی
 عمیر ، واوازا اسحاق بن ابی ہلال المدائنی ، واوازا
 حدید روایت دارد کہ حضرت امام صادق علیہ السلام
 فرمود : ہمانا بندہای دعا کند بدرگاہ خدای عزوجل ،
 پس خداوند بہ دو فرشتہ امر فرماید کہ من دعای او را
 بہ اجابت رساندم ، ولی او را معطل کنید کہ دوست دارم
 آوازش را بشنوم . و بندہای نیز ہست کہ دعا کند بدرگاہ
 خدای تبارک و تعالی ، پس خدا بہ دو فرشتہ خود فرماید
 زود حاجتش را ادا کنید کہ خوش ندارم صدایش را بشنوم
 (اصول کافی ، کتاب الدعاء)
 باب ابطات علیہ الاحابہ)

— از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است
 کہ مومنی پناہ بہ کافری برد ، آن کافر او را جاداد و
 مہربانی کرد . چون آن کافر بمرد حق تعالی خطاب نمود
 بہ آتش جہنم کہ او را بترسان کہ گستاخ نشود (!) اما

مسوزان ، و امر فرمود که در اول و آخر هر روز برای او
خوراک ببرد .

(حلیه المتقین ، باب دهم ، فصل هشتم)

— در حدیث معتبر است که حضرت امام جعفر

صادق (ع) فرمود : جبرئیل برای حضرت رسول (ص)
نسخه داروئی را از جانب حق تعالی آورد ، و آن این بود
که : چهار رطل از سر مقشر بگیر و در پاتیل بکن ،
و چهار رطل شیرگا و بر آن بریز و بپز ، آنقدر که شیر
نماند ، باز چهار رطل روغن گاو بر آن بریز و آنقدر
بجوشان که روغن نماند ، پس بقدر دو درهم بابونه
بر آن بیاش و برهم بزن تا خوب به قوام آید ، و درگوزه
کرده سرش را بسند و در میان جویا خاک پنهان کن در مدت
ایام تابستان ، و در زمستان بیرون بیاور و هر با مداد
بقدر یک گردکان از آن بخور ، که تمام دردهایت بر
طرف شود .

— در حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول

است که حضرت موسی (ع) به حق تعالی شکایت کرد که
بلغم بر مزاجم مستولی شده است . حق تعالی به او امر
فرمود که هلیله و بلبله و ملیله را بساب و با عسل خمیر
کن و بخور .

(حلیه المتقین ، باب نهم ،

فصول سوم و پنجم)

— در حدیث معتبر از حضرت صادق (ع) منقول

است که حضرت موسی بن عمران (ع) مناجات کرد که :
پروردگارا ، درد را که میدهد ؟ خطاب رسید که من .

پرسید که دوا از کجاست؟ خطاب رسید از من . پرسید پس این
طبیبان چه میکنند مردم را؟ خطاب رسید : دل‌های مردم
را حوش میکنند .

(حلیة النعس ، باب سیم ، فصل سوم)

— از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خداوند
عالم هدیه فرستاد برای رسول الله صلی الله علیه و آله
هرسدهای را از هریسه‌های بهشت ، که دادندش در با عهدای
حیت روئیده بود و حوران بهشت آرا بدست خود عمل آورده
بودند . پس حضرت رسول (ص) آنرا تناول فرمود و قوت
جیل مرد برای محاممت بر قوت آن حضرت افزوده شد ، و این
چیزی بود که خدا میدانست پیغمبرش را با آن بسار خوشحال
خواهد کرد .

— و نیز از حضرت صادق (ع) منقول است که

پیغمبری از پیغمبران به حق تعالی شکایت کرد از ضعف
قوه جماع . حق تعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد .
(حلیة المتفس ، باب سوم ، فصل هفتم)

— حضرت صادق (ع) فرمود که : حق تعالی نعمت فراوان

به اهل نهر ثار داد بحدی که از مغز گندم نان سفید می‌بختند و
نان استنجا میکردند و بر مقعد اطفال خود میمالیدند . پس چون
نان را بر مقعد خود مالیدند حق تعالی غضب فرمود و باران آسمان
و گباه زمین را از ایشان بازداشت تا آنکه محتاج شدند به
آن نانه‌ها که استنجا کرده بودند .
(همان کتاب ، باب سوم ، فصل ششم)

— از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که

گفت : بعد از وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه ،
ده روز در خانه ماندم . پس بیرون آمدم و در راه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را ملاقات کردم . فرمود که

برو به نزد حضرت فاطمه علیها السلام، که تحفه‌های از بهشت از جانب خداوند برای او رسیده و میخواهد آنرا به تو عطا فرماید. به تعحیل بخدمت آن حضرت شتافتیم. فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم در خانه بسته، و غمگین بودم، و فکر میکردم که چرا دیگر وحی الهی از ما منقطع شده و ملائکه به سوی ما نیامده‌است. ناگهان دیدم که در گشوده شد و سه دختر به اندرون آمدند که کسی به حسن و جمال و طراوت و نراکت و حوشوئی ایشان هرگز ندیده است. چون ایشان را دیدم برخاستم و سؤال کردم که شما از اهل مدینه‌اید؟ گفتند: ای دختر حضرت رسول، ما از اهل زمین نیستیم، ما را بروردگار عزت از بهشت جاوید به سوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تسو بوده‌ایم. از یکی که بزرگتر ایشان مینمود پرسیدم که چه نام داری؟ گفت: مقدوده. گفتم: بچه سبب‌شرا نام این کرده‌اند؟ گفت: به جهت آنکه از برای مقداد بن اسود خلق شده‌ام. از دیگری پرسیدم که توجه نام داری؟ گفت: ذره نام دارم. از سبب این نام پرسیدم، گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری خلق شده‌ام. از سومی پرسیدم که چه نام داری؟ گفت: سلمی. از سبب آن پرسیدم. گفت: زیرا که از برای سلمان فارسی خلق شده‌ام که آزاد کرده پدرتو است. پرسیدم که پس از برای خود من چه آورده‌اید؟ رطبی چند بیرون آوردند مانند گرده‌های نان بزرگ. از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر. پس سلمان فارسی گفت: حضرت فاطمه (ع) یکی از آن رطب‌ها را به من داد و فرمود که امشب به این رطب افطار کن و فردا هسته آنرا برای من بیاور. پس آن رطب را گرفتم و بیرون آمدم. به هر جمعی از اصحاب رسول (ص) که میگذشتم می‌پرسیدند که ای سلمان مگر مشک همراه داری؟ می‌گفتم بلی! پس چون وقت افطار شد

تناول کردم ، هیچ هسته نداشت . روز دیگر به خدمت حضرت فاطمه (ع) رفتم و عرض کردم که هسته نداشت . فرمود : باتو مزاح کرده بودم . چطور هسته داشته باشد ، و حال اینکه این رطب از درختی بهم رسیده که حق تعالی آنرا در بهشت غرس فرموده است . (۱)

(حلیة المتفین ، بابهم ، فصل چهارم)

۱- علامه مجلسی در حای دیگر حلیة المتفین تصریح کرده است که حضرت رسول اکرم (ص) اکیداً نهی فرمودند که زن مؤمنه نزد غیر شوهر و غیر محارم خود زیاده از پنج کلمه ضروری سخن نگوید ، و توجیه کرده که چطور حضرت فاطمه را (ع) با سلمان فارسی که محرم نبوده ، نه تنها ایستاد صحبت کرده بلکه مزاح هم فرموده اند

احادیث مربوط به پیغمبر

— اگر گوئی که پیغمبر این امت کیست؟ گوئیم :
محمد پسر عبدالله ، پسر عبدالطلب ، پسر هاشم ، پسر
تدمنا فاست که درود خدا بروی و فرزندان وی باد
— اگر گوئی: دلیل بر پیغمبری او چیست؟ گوئیم :
دلیل آن است که او دعوی پیغمبری کرد ، و معجزاتی
بدست او آشکار شد .
— اگر گوئی : به چه چیز دانستید که او دعوی
پیغمبری کرد و معجزاتی بدست او آشکار شد؟ گوئیم : کسی
را شک نیست که مردی بنام محمد بن عبدالله بن
عبدالطلب در مکه پیدا شد و دعوی پیغمبری کرد . اما
آشکار شدن معجزه ها بردست او بیش از آن است که شمرده
شود ، و از آن جمله است شکافتن ماه ، و ناله درخت
خرما ، و حوشدن آب از میان انگشتان او ، و میهرزدن بر
سگ ، و تکابیت شتر ، و سلام آهو ، و سخن گفتن گـرگ ، و
ذراع زهر آگین ، و سیر کردن مردم بسیاری از خوراک
اندک ، و زنده کردن مرده ، و غیبگوئی ، و مانند آنها .

(ابن المعلم شیخ مفید ، رساله البکت
الاعتقادیه ، باب ششم ، در بیان
عقاید مذهب امامیه اثنی عشریه)

— و ظهور معجزات بسیار از حضرت محمد مصطفی (ص)
بر طبق دعوی نبوت متواتر است ، مثل شق القمر ، و

برگرداندن آفات ، و کلم آهو و سومار و کُرگ و سر و
برعاله مسموم بریان ، و احاب سادات و حجابات بلکه
اطاعت جمیع ذرات ، و اطلاع از مغیبات و اخبار آبیسته
میل ظلم بر اهل بیت رسالت و طهور ائمه معصومین است
اسامی و صفات مستحیل ، و علمه بی امید و بی عباس
و ملاحده و سرکان و بدعت موثقه .

(صحیح البخاری و مخزن العوارف .

عین هفتم ، محبت اهل البیت)

— حسین بن محمد از معلی بن محمد ، و او از احمد
بن محمد بن علی ، و او از علی بن جعفر نقل کرده است
که شیدم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : رسول
خدا صلی الله علیه و آله بنیسته بود که فرشته‌ای گـه
ببست و چپا رحیره داشت وارد شد . پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود ای حبیب من جبرئیل ، من ترا هیچگاه
به این صورت ندیده بودم . فرشته گفت : من جبرئیل
نیستم (!) . ای محمد ، مرا خدای عزوجل فرستاده تا
فاطمه را حفت علی گردانم . و چون فرشته پشت گردانید ،
میان دوشانه‌اش نوشته بود : محمد رسول الله است و
علی وصی او است . پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید :
از چه وقت این جمله میان دوشانه تو نوشته شده ؟
عرض کرد درست است و دوهزار سال پیش از خلقت حضرت
آدم .

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب

مولد الزهراء فاطمه)

— و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد ، چند روز بی
شیر بود . ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند ،
و خدا در سینه او شیر جاری ساخت و تا چند روز پیغمبر از

آن شیر میخورد ، تا آنگاه که ابوطالب حلیمه سعدیه
را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیر خوردن بدو داد .
(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب
مولد النبی و ولدائه)

— و از آنجه باید در باره آن حضرت صلی الله
علیه وآله بدانی ، آنکه بول و غایط او پاک و طاهر بود ،
و ام ایمن خدمتکار آن حضرت روزی از بول وی به نسبت
شفا یافتی نوشید ، حضرت صلی الله علیه وآله با او
فرمود : دانسته باش که تا زنده باشی دچار شکم درد
نخواهی شد . و چون پیغمبر برای قضای حاجت بیرون
میرفت سنگها و درختان بحرکت میآمدند و پیرامونی
حصاری میساختند تا از انظار پنهان بماند .
و نیز در معجزات آن حضرت ، انس بن مالک روایت
کند که آن حضرت ، صلی الله علیه ، در هر شبانروز با
هر یازده زن خود مقاربت میفرمود و در وی قوه سی مرد
برای مجامعت وجود داشت .

(الشفاء بتعریف حقوق المصطفی ،
قاضی عیاض اندلسی)

خصایص حضرت رسالت پناه در انکاح

— بدانکه عادت مجتهدین امامیه این است که در
کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
را مذکور میکنند ، اگرچه بعضی از آنها دخلی به نکاح
ندارد .

چند چیز است در نکاح و غیر نکاح که از خواص آن
حضرت است : اول حرام بودن نکاح کنیزان به عقد دوام

دوم حلال بودن نکاح با زنان یهود و نصاری به عقد، و این غیر آن حضرت را جایز نیست . سوم حرام شدن زنائی که آن حضرت نگاه به ایشان میکرده و ایشان را میخواسته اند بر شوهران ایشان ، و واجب بودن طلاق دادن این زنان از جانب شوهرانشان . و این حکم بعد از آن حضرت بر طرف شده است . چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن داشتن ، چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن عطفی داشتن جایز نیست . پنجم مخیر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او بغير لفظ طلاق، زیرا دیگران زنان خود را بی اجرای طلاق ترک نمیتوانند کرد . ششم حلال بودن نکاح کردن بصورت هبه و وطنی کردن بی مهر ، چه غیر آن حضرت را نکاح بی مهر جائز نیست . هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان خود ، چه غیر آن حضرت را واجب است که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابند . هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بر غیر ایشان پس از وفات آن حضرت . نهم وجوب مسواک کردن بر آن حضرت . دهم حرام بودن چشمک زدن بر آن حضرت . یازدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن . دوازدهم حرام بودن شعرگفتن . سیزدهم حرام بودن کردن زره از تن مبارک بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند . چهاردهم حلال بودن اختیار کردن آن حضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چگون کنیزان خوش شکل و چارپای نیکو و جامه خوب و غیر آن .

پانزدهم حلال بودن گرفتن نان و آب از دست گرسنگان
و تشنگان ، چه این کار غیر آنحضرت را حرام است .
شانزدهم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او ،
چه غنیمت سربلغمبران دیگر حلال بوده بلکه آنها را
جمع کرده به آتش میسوخته اند . هفدهم برانگیخته
شدن آن حضرت بر تمام عالمیان . هجدهم گردآیدن
آن حضرت را خاتم پیغمبران . نوزدهم باقی بسودن
معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت . بیستم نصرت
کردن آن حضرت به افکندن رعب در دل دشمنان او در جنگ
از یکماه راه . بیست و یکم محفوظ بودن امت او از
مسخ شدن و فرورفتن به زمین . بیست و دوم مخصوص بودن
آن حضرت به دیدن از پشت بهمان صورت که از پیشش رو
میدیده ، باین معنی که آنچه پس پشت او واقع میشود
میدانست . بیست و سوم مخصوص بودن آن حضرت به خواب
کردن جنم او و بیدار بودن دل او ، باین معنی که اگر
آن حضرت در خواب میبود و کسی چیزی میگفت آنرا
درمی یافت . بیست و چهارم مضعف بودن ثواب زنان او
و عقاب آنها .

(جامع عباسی ، باب یازدهم ،
در مخصوصات حضرت رسالت پناهی)

درباره لیلۃ المعراج

— در حدیث است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ،
در باره لیلۃ المعراج ، که فرمود :

" آن شب حزقیل آمد ، و حارثی همراهش بود از الاغ بر رگنر و از استر کوچکتر ، سفید رنگ ، سمهایش در کناره با مایل به خارج . بر آن سوار شدم و به سمت المقدس رفتم . افسار براق را به حلقه‌ای که خاص ابناء بود ساختم . در مسجد الاقصی دو رکعت نماز خواندم . پس از بیرون آمدن با حزقیل بسوی آسمان پرواز کردیم . در دروازه آسمان موکل پرسید کیست ؟ گفت : حزقیل است . پرسید : این کس که همراه تو است کیست ؟ گفت : محمد . پرسید آیا احبار شده‌است ؟ گفت آری . پس موکل دروازه آسمان را باز کرد ، و در آنجا حضرت آدم به پیشازم شناخت و خیر مقدم گفت . پس از شنیدن آسمان دیگر گذشتیم و در آسمان هفتم حضرت ابراهیم را دیدیم که به بیت المعمور تکیه زده است . و در بیت المعمور روزی هفتاد هزار فرشته وارد و خارج میشوند . پس از آن حزقیل مرا به " سدره المنتهی " برد که درختی بود با برگهایی مانند گوش فیل . . . پس به من وحی شد که شانروزی پنجاه نماز بخوانم . حضرت موسی که در آنوقت از عرش باز میگفت من گفت : من بتحریر میدانم که پنجاه نماز در هر روز برای امت تو خیلی زیاد است . از خداوند بخواه که تخفیف بدهد . پس وقتی که به نزد خدا باز آمدم از او درخواست تخفیف کردم ، و خداوند عالمین پنجاه نماز بومسه را به چهل و پنج تقلیل داد . باز موسی گفت من در نزد قوم خود آزموده‌ام که مردم نمیتوانند در شانروزی چهل و پنج نماز بخوانند ، دوباره درخواست تخفیف کن . و باز به سوی خدا باز گشتم و از او تخفیف تازه خواستم . و آنقدر رفتم و باز گشتم که بالاخره خداوند به شانروزی پنج نماز رضایت داد . "

(تفسیر حلالین ، مولانا حللی و
عبدالرحمن سیوطی ، تفسیر سوره معراج)

— یکی از اصحاب از احمد بن محمد ، و او از حسین بن سعید ، و او از قاسم بن محمد الجوهری ، و او از علی بن ابی حمزه نقل میکند که گفت : ابویصر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید - و من حاضر بودم - که : قربانت ، پیغمبر صلی الله علیه و آله را چند مرتبه به معراج بردند ؟ فرمود : دو مرتبه ، و هر بار جبرئیل او را در مقامی نگه داشت و گفت : حالا درحایت با یست ای محمد ، تو درجائی ایستاده ای که هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا ایستاده است . و مزاحم خداوند مشو ، زیرا که همانا پروردگارت در نماز است ، پرسید : ای جبرئیل ، چگونه نمازی ؟ گفت میفرماید : ستوح ! قدوس ! منقسم پروردگار بزرگ و پروردگاری بجز من نیست !

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب

اسبواب التاریخ)

— حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را صد و بیست معراج واقع شد .

(مجمع المعارف و مخزن العوارف ،

عین هفتم ، در اعمال حسنه)

— حضرت صادق علیه السلام فرمود که شنیدم از پدرم حضرت باقر العلوم ، که فرمود شنیدم از پدرم حضرت زین العابدین ، که فرمود شنیدم از پدرم حضرت حسین ، که فرمود شنیدم از حضرت علی ، که شنیده بود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ، که فرموده بود : در شب معراج به سدره المنتهی در عرش اعلی صعود کردم که مقامی است که منتهی المقامات است ، و آن درختی است که هزار هزار شاخه دارد ، و هر شاخه هزار هزار

سرگ ، واگر بک برگ آسرایین عالم ساورند همه عالم
 را سانه مابدارد ، واگر کسی هزار سال زیر یک شاخه
 آن درخت راه برود به آخرش نمیرسد . و کلبه جوی های
 سر و غسل و آب و شراب بهشتی از زیر این درخت میگذرد .
 و سر روی هر سرکی از آن صدهزار هزار ملک مشغول تسبیح
 خداستند . و دیدم عده ای ملک را که دور سدره مشغول طواف
 هستند ، همانطور که پروانه دور شمع میچرخد و بسرق
 میزند ، و اینها غیر از آن ملائک هستند که روی درختند . . .
 و چون در کنار سدره المنتهی تنها بودم یکی از شاخه های
 سدره را دیدم که موه های آن مثل پستان زنان و سر آن
 رویه زمین است ، و دیدم که از بعضی از آنها شیر میریزد
 و از بعضی غسل میریزد ، و از بعضی روغن ، و از بعضی
 شیه نان سفید ، و از جائی لباس میریزد . با خودم
 گفتم : ای کاش جبرئیل اینجا بود و سؤال میکردم اینها
 چیست ؟ در آن هنگام از طرف خدای عالم به قلب من
 الهام شد که این دستگاه را برای دخترها و پسرهای امت
 تو قرار دادیم .

و جبرئیل با من آمد تا سدره المنتهی . اما همانجا
 توقف کرد . ایستاده بودم ببینم خدا چه میخواهد . در
 همین حال دریائی از نور ظاهر شد و موجهای نور مرا
 حرکت داد تا رسید بجائی که ندا رسید بایست ! مرتعش
 شدم و ایستادم . ندا رسید یا محمد ! گفتم : لبیک و
 سعیدک ، انا سعیدک بین یدیک ، یعنی اینک منم بنسده
 ضعیف تو در برابرت ایستاده ام . فرمود : خدای عزیز
 به تو سلام میکند . عرض کردم : اختیار داری ، سلام
 بر خود تست . ندا رسید تو مهمانی هر چه بطلبی میدهیم .
 عرض کردم گرانباری را از امت من بردار . ندا رسید
 برداشتیم .

(آیه آله دستعیب شیخ رازی ،
 کتاب معراج ، فصل اول)

— در بحار الانوار، از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود :
 در معراج هرملکی را که ملاقات میکردم از من در باره
 برعمم علی (ع) پرسش میکرد ، بطوریکه گمان کردم
 علی از من در آسمانها مشهورتر است . منفکرا به مرفتم
 تا رسیدم به ملک بزرگی که نه خنده‌ای میکرد و نه راجع
 به علی (ع) از من چیزی پرسید . از جرئیل سؤال
 کردم این ملک کیست ؟ عرض کرد این مالک جهنم است و
 تا بحال بروی کسی نخندیده است وگرنه بروی شما هم
 خنده میکرد . گفتم به او بگو که روپوش از روی جهنم
 بردارد ، و چون حرف جرئیل در عالم بالا مطاع است
 پرده جهنم را عقب زدند و التهابش بلند شد که ترسیدم
 مرا بگیرد . پس فرمودم : بیوشان روی آنرا .

و از اموری که در لیلۃ المعراج نزد سدره واقع
 گردید اینکه وقتی پیغمبر خدا بدانجا رسید عده‌ای از
 ملائکه ملاء اعلی آمدند برای زیارت پیغمبر اکرم (ص) ،
 و بدست هر یک طبقی از طبقهای بهشتی بود که بعنوان
 نثار حضور رسول الله (ص) ریختند ، زیرا چون
 مهمان بود هرکس که بزبانتش میآمد با دست خالی
 نمیآمد .

و نیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود :
 در لیلۃ المعراج درخت طوبی را دیدم ، که چنان بزرگ
 بود که اگر پرنده‌ای برای رسیدن به بالای آن حرکت
 کند باید صدسال راه بپیماید ، و فاصله هر یک برگ آن با
 برگ دیگر یکسال راه است ، و اصل این درخت در خانه
 علی بن ابیطالب (ع) است (!)

و فرمود که دیدم زمینی را که بدرون عمارت است و
 ملائک مشغول ساختن عمارت بودند ، یک خشت از طلا و یک
 خشت از نقره . و گاهی هم میایستادند و کار نمیکردند .

رسیدم : حد منکسند ؟ عرض کردند حاند مبارکم برای
امید بو . گفتم پس چرا گاهی مابینند ؟ گفید : ما
دستور داده‌اند که هر وقت " سبحان الله والحمد لله "

نخوانند کار کنیم و هر وقت که نخوانند کار نکنیم .
و آنجا حردادید که آدم ابوالسرطه السلام
بدر حضرت رهرا رادر بیست مشاهده کرد ، سعی قضری
را دید که بحی در آن است و بر آن نحب نور محبوه خدا
را دید . جمال دلربایی حضرت آدم را سحت موحه کرد .
دید تاحی بر سرش و قلاده‌ای بر گردنش ، و دو کوه تواره در
گوشه‌ای او است . پرسد : این کیست ؟ گفتند دخنر
پیغمبر آخر الزمان است .

و نیز حضرت رسول اکرم (ص) فرمود که در عرش
رسیدم بدرخت سیبی . جبرئیل سیبی کند و به من تعارف
نمود . چون آنرا باز کردم نوری از وسط آن ساطع شد .
پرسیدم این نور کیست ؟ عرض کرد منصوره در آسمان و
فاطمه در زمین که دخترت باشد . پرسیدم : پس چرا در
آسمانها او را منصوره گویند ؟ عرض کرد خدایتعالی این
نام را گذاشته است . و زهرابوی گل سرخ بهشتی و بسوی
به بهشتی میداد . و نیز جبرئیل دانه خرمائی به من
تعارف کرد که از کره نرم تر و از عسل شیرین تر و از
مشک معطرتر بود .

وقتی که خواستم از معراج مراجعت کنم ، جبرئیل
به من عرض کرد : حالا که برمیگردی سلام مرا به خدیجه
برسان .

— و نیز رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود :
در لیلۃ المعراج هر ملکی که بمن میرسید در روی من
میخندید . در آسمان چهارم به ملکی بزرگ رسیدم که
برتختی نشسته بود . از جبرئیل سؤال کردم این کیست ؟

گفت : برادرم عزرائیل . از عزرائیل پرسدم حلوتسو چیست ؟ عرض کرد : نام مخلوقات خدا است . هرکس گناه باید جانش را بگیرم فوراً بامش پاک میشود ، ونیست خانه ای مگر آنکه من شانروز پنج مرتبه در آن میگیرم .
 وفرمود : رسدم در ليلة المعراج به ملائکی که ایستاده بودند و سرهایشان به زبر بود . از عزرائیل پرسیدم اینها چه هستند ؟ عرض کرد از اول خلق بنا حال از عظمت خدا سربلند نکرده اند .

و فرمود : دیدم ملکی را در معراج که هزار هزار دست دارد ، و هر دستی هزار هزار انگشت دارد ، و هر انگشتی هزار هزار بند دارد (!) رفتم و از او سؤال کردم ، گفت : من میدانم حساب دانه های قطرات باران را که چند تا در صحرا و چند تا در دریا میبارد ، بلکه بمن عرض کرد تعداد قطرات باران را از ابتدای خلقت تا حالا میدانم . آنوقت عرض کرد : اما حسابی است که من از محاسبه آن عاجزم . فرمود چیست ؟ عرض کرد هرگاه جماعتی از امتان تو با هم باشند و همه با هم برتسو صلوات بفرستند من از محاسبه ثواب آن صلوات عاجزم . پس با هم گفتیم : اللهم صل علی محمد و آل محمد .

(منهاج الصادقین ، نقل از کتاب معراج ، نوشته آیه الهد استغیث شبرازی)

— در حدیث موثق آمده است که چون رسول الله (ص)

جبرئیل را باقیافه اصلیش که دارای ششصد بال بود مشاهده کرد ، غش کرد .

و نیز در حدیث معتبر است که لوحی است در عرش مقابل اسرافیل که وحی بر آن نقش میبندد . اسرافیل لوح را به میکائیل میدهد و میکائیل هم به جبرئیل و جبرئیل هم به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم میکند .

فوه حبرئیل همین بس که شهر لوط را با بالی کند و بالا
 برد که صدای خروسیهای این شهر را اهل آسمانها شنیدند ،
 و از بنددالغوی بودن حبرئیل همین بس که بکوفت در
 بیت المقدس عیسی بن مریم صاحبات میکرد ، سلطان هم
 آمد که درکار او نبود کند ، حبرئیل دید که شیطانیان
 بسوی عیسی بن مریم میآید ، بالی را نکان داد و سلطان
 را به دریای جبرئیل برتاب کرد . (ارهمان کتاب)

— روایت اس از حضرت علی علیه السلام که فرمود :
 اشک جسم ملائکه آسمان بقدری است که اگر کشیها
 بخواهند روی آن حرکت کنند تا آخر دنیا میتوانند
 بروند ، و اگر یکی از آن ملائکه در زمین بیاید از بزرگی
 جایش نمیشود ، خود حبرئیل شصت بال دارد ، ولی بعضی
 از ملائک تا شانزده هزار بال دارند .
 (بحار الانوار، جلد چهارم، در احنا حات
 و معاطرات و حوامع العلوم)

— پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : آخرین
 کلام خداوند در شب معراج با من آن بود که فرمود : ای
 ابوالقاسم ! .. وقتیکه به سدره رسیدم حبرئیل گفت :
 از خدا نپرسیدی که منظور از ابوالقاسم چیست ؟ گفتم
 نه ، ناگهان صدائی شنیدم که گفت : ای احمد ، من
 خودم فرمودم که کنیه تو ابوالقاسم باشد .
 (بحار الانوار، جلد ششم، در تاریخ
 پیغمبر و فضایل و معجزات آن حضرت)

— چون رسول صلی الله علیه وآله عازم بازگشت
 از معراج بود ، خداوند به رسول الله فرمود که سلام